طعنه الظواهری به اخوان:

نگفته بودم؟!

آیا نسل بعدی القاعده در مصر متولد می‌شود؟

پیتر برگن . ترجمه: مریم امیری

«پیتر برگن» تحلیلگر حوزه امنیت ملی CNN، مدیر بنیاد «آمریکای نوین» و نویسنده کتاب «شکار انسان: ۱۰ سال به‌دنبال بن‌لادن- از ۱۱ سپتامبر تا ابیت‌آباد». او سال‌ها روی سازمان «القاعده» تحقیق کرده و شناخت عمیقی از این گروه دارد و در این مقاله سعی دارد خطر بیخ گوش مصری‌ها در پس سرکوب «اخوان‌المسلمین» و سایر گروه‌های مخالف حکومت نظامی را که همان برآمدن و قدرت‌گرفتن القاعده است گوشزد کند. فردای روزی که ارتش «محمد مرسی» را برانداخت، اخوان‌المسلمین که حتی هنوز به اندازه نیمی از امروز با کشتار و بازداشت مواجه نشده بود، اعلام کرد به‌زودی «ارتش آزاد مصر» را تاسیس خواهد کرد؛ «انصارالشریه» مصر نیز دو روز پس از این حادثه اعلام موجودیت کرد. درواقع درگیری‌های خونین مصر هدیه غافلگیرکننده‌ای برای القاعده بود که حالا می‌تواند روی خیل هواداران تروتازه‌اش و تاسیس جبهه‌ای جدید در خاورمیانه حساب کند. همین چند روز پیش بود که محمد الظواهری، برادر رهبر القاعده در شهر «جیزا» دستگیر شد. در شرایطی که حزب سلفی «النور» در مصر در شرایط صلح قادر است ۱۱ کرسی مجلس را فتح کند، در بحبوحه منازعاتی که اسلامگراها طرف مظلوم آن قرار گرفته‌اند، آیا بسط قدرت القاعده با رهبری مصری‌الاصل دور از ذهن است؟

«ایمن الظواهری» رهبر مصری‌الاصل القاعده، «فیلم مصر» را قبلا هم دیده است: حزب اسلامگرایی در انتخابات پیروز می‌شود؛ بعد توسط نیروهای نظامی سرکوب می‌شود و کشور در بحران عمیقی فرومی‌رود. این فیلم در سال ۱۹۹۱ در الجزایر به‌وقوع پیوست. ده‌هزارنفر در جنگ داخلی الجزایر که ملت الجزایر را در سالیان دهه ۱۹۹۰ پاره‌پاره کرد، از بین رفتند.

درسی که الظواهری از جنگ الجزایر گرفت این بود که مشارکت در انتخابات دموکراتیک برای اسلامگراها خروس‌قندی است؛ آنها بهتر است قدرت را مثل طالبان با زور به‌دست آورند و قوانین شریعت را اجرا کنند زیرا «صلیبیون» و متحدانشان در جهان عرب هرگز اجازه ظهور اسلام واقعی را نخواهند داد.

در سال ۱۹۹۱، در همان سالی که جنگ داخلی الجزایر آغاز شد، الظواهری نخستین کتابش را منتشر کرد: «خرمن تلخ!»؛ کتابی پر از زخم‌زبان به اخوان‌المسلمین و دیگر احزاب اسلامگرایی که در انتخابات «دموکراتیک» برای ورود به پارلمان شرکت می‌کردند. حالا الظواهری به طعنه می‌گوید «بهتان نگفته بودم؟» اوایل آگوست الظواهری یک ویدیوی ۱۵دقیقه‌ای روی اینترنت گذاشت که در آن توضیح می‌داد کودتای نظامی علیه رییس‌جمهور قانونی مصر، نشان می‌دهد دموکراسی ورشکست شده است. تا همین اواخر الظواهری تحت‌الشعاع کاریزمای رهبر پیشین القاعده، «اسامه بن‌لادن» بود که در سال ۲۰۱۱ در «ابیت‌آباد» پاکستان کشته شد. حالا رهبر ۶۲ساله به‌نحوی دراماتیک به‌عنوان رهبر، در کانون توجه القاعده و گروه‌های وابسته به آن در سراسر جهان قرار گرفته است. ردوبدل پیام چند هفته پیش، میان الظواهری و رییس کینه‌جو و بی‌رحم القاعده ایهای یمن، حاوی این پیام به جهان بود که یکسری حملات بالقوه در پیش است. آژانس امنیت ملی آمریکا این پیام‌ها را کشف کرد و متعاقب آن موج بی‌سابقه تعطیلی سفارتخانه‌های آمریکا در خاورمیانه، آسیای‌جنوبی و آفریقا را به دنبال داشت. آلمان، فرانسه و بریتانیا به تأسی از آمریکا سفارتخانه‌های خود را در یمن تعطیل کردند. فارغ از اینکه الظواهری تا به حال پیروز بوده یا شکست خورده باید به شبکه تروریستی تحت فرمانش تکانی بدهد. به‌ویژه اینکه بیست‌وپنجمین‌سالروز تاسیس این گروه همین یک هفته پیش بود. تحقیق اخیر مدرسه «هاروارد» کندی از ۱۳۱ گروه تروریستی نشان می‌دهد عمر متوسط گروه‌های اینچنینی ۱۴ سال است. القاعده پیش از این هم قابلیت خودش برای بقا را نشان داده بود. اما سوال مهم این است که با توجه به آشوبی که خاورمیانه را درنوردیده است، الظواهری چگونه می‌تواند شبکه القاعده را کامیاب کند؟

الظواهری بنیادگرا با وجود سرسختی شخصی، ثابت کرده نسبت به پیش‌بینی‌های اولیه انعطاف‌پذیرتر است. گذشته از این او دو گروه مهم جدید در القاعده به‌وجود آورد: یکی شبه‌نظامی‌های «الشباب» در سومالی و دیگری جبهه «النصرت» در سوریه که مجهزترین گروه میان مخالفان «اسد» محسوب می‌شود. همچنین الظواهری برای انتقال گروه‌های موجود القاعده از تحت رهبری بن‌لادن به خودش را ندارد. سه ماه پس از مرگ بن‌لادن، رهبران القاعده در عراق، شبه جزیره عربستان و شمال آفریقا (در مغرب) با الظواهری به‌عنوان فرمانده جدید بیعت کردند. الظواهری همه عمرش را صرف چنین لحظه‌ای کرد. تنها ۱۵سال داشت که به یک گروه جهادی در قاهره پیوست. مانند بسیاری از جهادی‌های پیش از خود، از خانواده‌ای با «امتیازات ویژه» آمده بود؛ خانواده‌ای برجسته که اعضای آن سفیر، وکیل و روحانی مذهبی بودند. الظواهری نوجوان عقیده داشت دولت وقت مصر- رییس‌جمهور انور سادات- اسلام را در مصر از بین برده است و باید ساقط شود. سادات در سال ۱۹۷۹، با اسراییل پیمان آتش‌بس امضا کرد و در حقیقت امضای حکم مرگ خودش بود. در سال ۱۹۸۱، الظواهری که حالا آموزش جراحی دیده بود، به‌همراه صدها نفر دیگر به جرم همدستی در ترور انور سادات به زندان افتاد و شکنجه شد؛ تجربه‌ای که او را بیش از پیش تندرو کرد. در میانه دهه ۱۹۸۰ از زندان رها شد و به پاکستان رفت. جایی که‌هزاران شبه‌نظامی عرب با حمایت آمریکا، جمع شده بودند تا در کنار جهادی‌های افغانستان، در مقابل شوروی بجنگند. همین‌جا بود که الظواهری برای نخستین‌بار اسامه بن‌لادن را ملاقات کرد. در آن زمان اسامه پسر خجالتی‌میلیونر سعودی بود. برای اسامه، الظواهری چهره تیزهوش و جذاب و کمی مسن‌تر بود؛ کسی که کارنامه تجربه سیاسی‌اش از مال او خیلی سنگین‌تر بود. برای الظواهری هم بن‌لادن جالب‌توجه آمد: کسی که چون خود او قرار بود قهرمان جنگ علیه شوروی شود و البته جیب پری هم داشت. آنها تن به اتحادی مصلحتی با هم دادند که پیامدهایی جهنمی داشت. در طول دهه ۱۹۸۰ الظواهری روزبه‌روز در حقنه دیدگاه توسعه‌طلبانه خودش به جهادی‌ها از بن‌لادن پیش می‌افتاد. فرج اسماعیل، روزنامه‌نگار مصری که خبرهای جنگ افغان‌ها علیه شوروی را پوشش می‌داد، می‌گوید: «این الظواهری بود که بن‌لادن را تشویق کرد که نه‌تنها بر افغانستان، که بر تغییر رژیم در همه کشورهای عربی متمرکز شود.» اما پس از این بن‌لادن بود که گام بعدی را برداشت. او حرف الظواهری را ساده‌انگارانه خواند و گفت مساله به سادگی‌ای که الظواهری می‌گوید نیست تنها «دشمن نزدیک» یعنی رژیم‌های عربی نیستند، بلکه «دشمن دور» یعنی آمریکاست که در خاورمیانه از وضعیت موجود نفع می‌برد. تغییر استراتژی القاعده در سودان در اوایل دهه ۱۹۹۰ رقم خورد. بن‌لادن در سخنرانی برای هوادارانش از ضرورت حمله به آمریکا سخن گفت که بدون آن نمی‌توان با «دشمن نزدیک» جنگید. نوام بنوتمن، شبه‌نظامی لیبیایی که در آن زمان به بن‌لادن و الظواهری نزدیک بود، می‌گوید «اسامه، الظواهری را با ایده‌اش تحت‌تاثیر قرار داد: «دشمن نزدیک» را فراموش کن، دشمن اصلی آمریکاست». زمانی که الظواهری برای نخستین‌بار - در سال ۱۹۹۷ و پس از شش‌ماه زندان در روسیه- به افغانستانِ طالبان رفت، رابطه‌اش با الظواهری به‌کلی با یک دهه پیش از آن فرق کرده بود. بن‌لادن، حالا رهبر سازمانی تروریستی بود که به سرعت در حال بزرگ شدن بود و الظواهری رهبر مفلوک گروه تروریستی گمنامی در مصر. اینجا بود که بن‌لادن، الظواهری را زیر بال و پر گرفت اما او را در فاصله مطمئنی نگه داشت. تنها در تابستان ۲۰۰۱ بود که رهبر القاعده الظواهری را در جریان جزییات کامل حمله به نیویورک و واشنگتن قرار داد و پس از آن گروه جهادی مصر رسما به القاعده پیوست. بن‌لادن تقریبا بر همه امور القاعده کنترل کامل داشت. اعضای این گروه شخصا نزد بن‌لادن به قرآن سوگند وفاداری می‌خوردند و وفاداری آنها تضمین شده بود. عمر پسر بن‌لادن می‌گوید سربازان القاعده عادت داشتند قبل از حرف‌زدن با بن‌لادن اجازه بگیرند، حتی الظواهری هم این کار را می‌کرد. اما حالا که او رهبر جدید القاعده شده، نشان داده که هیچ به تصمیمات قبلی بن‌لادن، احساس تعهد نمی‌کند. در سال ۲۰۱۰، بن‌لادن به شبه‌نظامیان الشباب دستور داده بود، رابطه‌شان با القاعده سری بماند، از ترس اینکه افشای این رابطه به‌کار جمع‌آوری کمک مالی نیروهای الشباب خلل وارد کند. الظواهری که همان زمان هم از بن‌لادن خواسته بود در تصمیمش در این‌باره تجدید نظر کند، در سال ۲۰۱۲ رابطه رسمی میان القاعده و الشباب را علنی کرد. اما با این تصمیم الظواهری برای کنترل شبکه از هم‌دورافتاده القاعده به مشکل برخورد. در بهار ۲۰۱۳ الظواهری شخصا برای حل اختلاف میان جبهه النصرت در سوریه و القاعده عراق دخالت کرد. الظواهری درخواست القاعده عراق برای کنترل جبهه النصرت را رد کرد و گروه اخیر را به کنترل مستقیم خود درآورد. اما در ژوئن ۲۰۱۳، ابوبکر البغدادی، رییس القاعده عراق، در ویدیویی صریحا اعلام کرد که تصمیم الظواهری را نمی‌پذیرد. به این ترتیب او اولین القاعده‌ای بود که رسما با تصمیم رهبر اعظم مخالفت کرد و نشان داد می‌توان این کار را کرد. چیزی که در زمان اسامه بن‌لادن در مخیله هیچ‌کدام از آنها نمی‌گنجید. الظواهری در اتوبیوگرافی خود در کتاب «سلحشوران زیر بیرق پیغمبر» می‌نویسد مهم‌ترین هدف استراتژیک القاعده تصرف دولت یا بخشی از دولت در جایی در جهان اسلام است و توضیح می‌دهد «بدون نایل‌شدن به این هدف، فعالیت ما هیچ معنایی ندارد» در واقع معیاری که القاعده برای میزان موفقیت گروه تروریستی تحت فرماندهی‌اش تعیین کرده است، میزان استفاده‌ای است که بتواند از فرصت پیش‌آمده در اغتشاشات فردای بهار عربی در کشورهایی چون مصر، یمن و سوریه، عراق و لیبی داشته باشد. اینکه آیا می‌تواند در یکی از این کشورها بهشت امن القاعده و گروه‌های هم‌پیمانش را بنا نهد و از آنجا حمله به اهداف غربی را تدارک ببینند، یا خیر. در سه سال گذشته، CIA توانسته بسیاری از رهبران القاعده را از پاکستان و یمن، با سروصدای زیاد بیرون کند. در نتیجه ایجاد «بهشت امن» القاعده در هر دو این کشورها بعید به نظر می‌رسد. بهشت امن جبهه النصرت در سوریه، در قلب جهان عرب می‌تواند به ایجاد سازمانی با گرایش و ظرفیت حمله به غرب بینجامد. جبهه النصرت، در میان سنی‌های سوری، هواداران قابل‌توجهی به دست آورد. دلیل آن روشن است؛ این جبهه جزو اولین نیروهای جنگجو علیه «بشار اسد» بودند و «خدمات بحران» مانند غذا و بیمارستان- و البته دادگاه‌های شرعی- برای جنگ‌زده‌ها فراهم می‌آوردند. با این حال جبهه النصرت همه توان خود را روی ساقط کردن دولت بشار اسد متمرکز کرده است، پروژه‌ای که بعید نیست سالیان سال طول بکشد. القاعده ۲۵ سال پیش، بین ۱۸ تا ۲۰ آگوست ۱۹۸۸ در نشست سه‌روزه‌ای در منزل شخصی بن‌لادن، در گرمای کشنده پاکستان تاسیس شد. در آن سه روز میان بن‌لادن و هشت مرد دیگر بحث تندی درگرفت که بهترین راه تاسیس سازمانی که با دیگر کشورها وارد «جنگی مقدس» خواهد شد، چه می‌تواند باشد. صورت‌جلسه آن نشست می‌گوید: «القاعده، در وهله اول سازمانی اسلامی است، هدف آن به اهتزازدرآوردن نام خدا در جهان و توفق دین او است» الظواهری در آن نشست شرکت نداشت و برای اعضای قدیمی القاعده آدم مهمی نبود. حالا او رهبر اعظم القاعده است و وظیفه مهمی برای به اوج برگرداندن سازمانی دارد که آخرین حمله موفقیت آمیزش به غرب، به سال ۲۰۰۵ بازمی‌گردد: حملات انتحاری زنجیره‌ای در سیستم حمل‌ونقلی لندن. الظواهری برای این هدف باید به بیش از حمله به سفارتخانه‌ها و بستن آنها برای چند هفته قناعت کند.

جایی که القاعده اکنون می‌تواند موفق باشد و فرصت واقعی القاعده برای بهره‌برداری مناسب است، اغتشاشات «اشتهاآورِ» مصر است. گروه‌های هم‌پیمان القاعده از پیش به صحرای سینا دست یازیده‌اند و سازمان‌هایی همچون سازمان جهاد (که در سال‌های دور الظواهری رهبر آن بود و در ۲۰۰۱ به القاعده پیوست) تاریخ دیرپایی در سرزمین فراعنه دارند.

«لندن- کراچی»

چند برداشت اجمالی از بنیادگرایی در بریتانیا

سیاوش رزمند

لندن از آن دست شهرهایی است که امکان دیدن هرچیزی در آن دور از ذهن نیست. اینکه سال‌هاست که گروهی از پیروان هاراکریشنا در خیابان آکسفورد رقص‌کنان رژه می‌روند برای مردم تصویری آشناست. همان‌طور که گروه کوچک چپ‌های رادیکال کتابفروشی «بوک‌مارکس» در بلومزبری بخشی از تساهل فرهنگی- سیاسی بریتانیا محسوب می‌شود. از سال‌های میانی و همچنین اواخر دهه ۹۰ میلادی کم‌کم واژه «لندنستان» (لندن + استان) به فرهنگ سیاسی بریتانیا وارد شد. دولت بریتانیا در عمل نتوانست از رویش اسلامگرایی افراطی جلوگیری کند. در آن سال‌ها، سازمان‌های اطلاعاتی اروپایی از فرانسه و دیگر کشورها خبر از ارتباط‌های گسترده‌ای می‌دادند که مابین چهره‌های مظنون به تروریسم و تلفن‌ها و فاکس‌هایی در خاک انگلستان بود. سنت دیرپای پناهندگی‌های سیاسی و عقیدتی در انگلستان که همگام با آزادی‌های مدنی گسترده در این کشور بود این فضا را در اختیار اسلامگرایانی قرار داد که در دهه ۹۰ از آزاروادیت دولت‌های عربی و آسیایی به غرب گریخته بودند. پروازهای مستقیم از بریتانیا به پاکستان زمانی مانند بزرگراه هوایی مدارس اسلامی کراچی عمل می‌کرد. اندک زمانی بعد بود که دانشجویان این مدارس سر از کمپ‌های آموزشی القاعده در آوردند. پس از آن هم قدم به پایتخت‌های اروپایی گذاشتند. مساجد انگلستان یکی‌یکی به تسخیر بنیادگرایانی درآمد که علاقه چندانی به ترکیب‌شدن با جامعه متکثر بریتانیا نداشتند. برخلاف جامعه آمریکا که در آن اقلیت‌های دینی و قومی همواره با دیده تردید نگریسته می‌شدند و قابلیت پذیرش از سوی شهروندان آن کشور را نداشتند، جامعه انگلستان ذاتا پذیرای فرهنگ‌های مختلفی بود که روزگاری بخشی از امپراتوری بریتانیا محسوب می‌شدند. اسلامگرایان نیز از این قاعده مستثنا نبودند. پاکستانی‌ها یا مصری‌هایی که در میانه‌های دهه‌های ۷۰ و ۸۰ پا به بریتانیا گذارده بودند توانسته بودند زندگی و فرزندان خود را سامان دهند. جوانان پاکستانی و عرب اما چندان دلبسته لیبرالیسم غرب نشدند و دل در گرو میلیاردر سعودی گذاشتند که آنها را به جهادی مقدس علیه ارزش‌های غربی فرا می‌خواند.

کارت‌پستالی از لندن: (شماره ۱)

ناحیه «تاور هملت» در شرق لندن شاید اولین برخورد من به عنوان یک ایرانی بود که اصولا با توجه به ساختار فرهنگی کشور محل تولدم تصوری از سلفی‌گری یا آنچه از آن به تروریسم یاد می‌شود جز مونیتور تلویزیون پیش از آن نداشتم. اگر تنها کمی از ایستگاه مترو «وایت چپل» پایین برویم، ناگهان خود را در میانه دنیایی می‌بینیم که شباهتی به هیچ‌یک از کشورهای اروپایی ندارد. مسجد جامع مملو از نمازگزاران است و دستفروشان، بازاری خیابانی به راه انداخته‌اند. زنان با برقع‌های سیاه یا ساری‌های پاکستانی در رفت‌وآمد هستند و مردان با ریش‌های انبوه بعضا حنا گذاشته و سبیل‌های تراشیده در حالی به اردو یا عربی مشغول صحبت هستند که از رادیوهای کوچکشان صدای سخنرانی‌های مذهبی برمی‌خیزد. مسلمانان لندن که حدود ۶۰۰هزارنفر از جمعیت شهر را تشکیل می‌دهند محدود به چند خیابان و محله مخصوص نمی‌شوند. کم نیستند جوانان سلفی که در گوشه خیابان ایستاده‌اند و مردم را به رستگاری فرامی‌خوانند. فرقی نمی‌کند که محله مرفه عرب‌ها در «اجور رود» باشد یا ناحیه نسبتا فقیر «فلتهم». کودک هم که کودک است و می‌تواند کلاهی بر سر داشته باشد که رویش نوشته باشد «من القاعده را دوست دارم.»

آرام باشید و به بنیادگرایان لبخند بزنید

«این بریتانیاست که بیش از ایالات‌متحده در خطر افراط‌گرایان تکفیری است» این از آن دست جملاتی است که در محافل اجتماعی در دهه پیش کم شنیده نمی‌شد. بمب‌گذاری‌های هفتم ژوییه ۲۰۰۵ اما چهره بریتانیا را برای همیشه تغییر داد. آنچه خود را «شاخه اروپای القاعده» نامیده بود با یک رشته عملیات بمب‌گذاری در سیستم حمل‌ونقل عمومی در ساعات شلوغی در شهری که حمل‌ونقل عمومی شریان اصلی زندگی روزانه را در دست دارد، وحشت را به امری ملموس بدل کرد. بیشتر تروریست‌ها افرادی بودند که متولد بریتانیا یا دارای تابعیت آن بودند. نسل جدید جهادی‌ها قدم به دنیای واقعیت گذاشته بود و با حضور خود مفاهیم و تعاریف جدیدی را نیز معرفی می‌کرد. تروریست‌های جدید هیچ‌گاه نه پا به افغانستان گذاشته بودند، در هیچ جنگ جهادی شرکت نکرده بودند و جز برای مدت‌های کوتاه در پاکستان اقامتی نداشتند. اکثرا دارای تحصیلات دبیرستانی و دانشگاهی بودند و متعلق به طبقه متوسط. همگی زیر ۳۵سال و به‌تازگی اسلام آورده بودند و دیدگاه‌های بنیادگرایانه را پذیرفته بودند. تقریبا همگی از خانواده‌هایی بودند با ریشه‌های خاورمیانه‌ای و پاکستانی که در ابتدا نشانی از تمایلات رادیکال در آنها دیده نمی‌شد.

دوربین‌های مداربسته به خیابان‌ها هجوم آورد و سوگواری گریبان جزیره را گرفت. دنیای پس از سال ۲۰۰۵، جهانی دیگر بود. وحشت از بنیادگرایان به هر خیابانی سرک کشیده بود. اما این انگلیسی‌ها بودند که به جای اسلام‌هراسی آمریکایی، شوخ‌طبعی خود را به سلاحی برای دست انداختن تروریست‌ها و تکفیری‌ها تبدیل کردند. «کریس موریس» در کمدی تاریک و معرکه‌اش «چهار شیر» (۲۰۱۰) روایتی شوخ‌طبعانه از گروهی از بنیادگرایان جوان بریتانیایی دست می‌دهد که قصد دارند تا به وسیله عملیات انتحاری در طی ماراتن لندن، فرهنگ منحط غرب را به زانو در بیاورند. از نظر روانشناسی هم امری روشن است که بخشی از هراس به‌تنهایی در کلمه تروریست یا بمب‌گذار انتحاری نهفته است. «ساتیر جهادی» بیش از هر مکان در انگلستان توانست به بار بنشیند. از سوی دیگر اسلامگرایان میانه‌رو توانستند با تلاش‌های اجتماعی و آکادمیک نقشی کلیدی را در تعدیل نگرش اسلام‌هراسی در بریتانیا بازی کنند.

کارت‌پستالی از لندن: (شماره ۲)

بنیادگرایان امری انکار شدنی در جامعه بریتانیا نیستند. هنگامی که کمی جوان‌تر بودم، در فیلم دوستی عکاسی می‌کردم. قسمت بیشتر فیلم در مسجد مرکزی لندن اتفاق می‌افتاد. قرار گرفتن در محوطه عظیم یک انستیتویی که مانند یک دژ از دنیای بیرون جدا مانده بود، تجربه منحصربه‌فردی محسوب می‌شد حتی اگر هیچ‌کدام از اطرافیان آن‌روز تصوری از تفاوت‌های ایرانیان شیعه و اعراب یا پاکستانی‌های سنی‌مذهب نداشتند. کلاس‌های آموزشی با دانش‌آموزانی عمدتا با ریشه‌هایی از غرب آسیا که انگلیسی را با لهجه شرق لندنی تکلم می‌کردند بیش از آنکه رعب‌آور باشد موقعیتی طنزگونه را پدید آورده بود. دشداشه‌های بلند، کفش‌های اسپرت گرانقیمت که با گوشی‌های آیفون یا بلکبری تکمیل می‌شد کسی را نمی‌ترساند تنها بانمک بود همان‌طور که تماشای یکی از جوانان نسل پانک با زنجیرها و خالکوبی‌هایش در «کمدن تاون» می‌توانست با نمک باشد.

یک پرتره: «ابوحمزه المصری»

از میان تمامی بنیادگرایان «لندنستان» اما یک نفر از چهره‌ای منحصربه‌فرد برخوردار است. «ابوحمزه المصری» سوپر استار تفکر سلفی و امام سابق مسجد «فینسبری پارک» با هیبت «کاپیتان هوک» گونه‌اش که دو دست و یکی از چشم‌هایش را در انفجار از دست داده است با چنگکی که جایگزین دست دارد، همانند پیغمبری برای بنیادگرایان تکفیری است. مستاجر زندان بلمارش از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۲، که هم‌اکنون به جرم تحریک به تنفر نژادی و جرم‌های دیگری چون دست داشتن در قتل شهروندان بی‌گناه به ایالات‌متحده مسترد شده است. ماجراجویی بی‌پروا بود که از خانواده‌ای متوسط در اسکندریه مصر برخاست. علیه کفار روس در افغانستان جنگید، در کنار مجاهدین بوسنی در مقابل صرب‌ها ایستاد و به جرم بمب‌گذاری در یمن به زندان افتاد. در بریتانیا فعالیت خود را برپایه گسترش قرائت بنیادگرایانه و سخنرانی‌های ضدنژادی گذاشت. او در سخنی گفته بود: «خداوند دوستار کسانی است که بی‌اعتقادها را می‌کشند. خدا این را دوست دارد، حال اگر شما مسلمین این را دوست ندارید چون خونریزی را نمی‌پذیرید، این شما هستید که ایراد دارید.» هوادار پرشور «اسامه بن‌لادن» کتمان نمی‌کرد که خواهان برپایی خلافت اسلامی در خاورمیانه است. او پیروانش را به قتل و نابودی مسیحیان، شیعیان و یهودیان و تقریبا هرکسی به جز باورمندان به برداشت افراطی فرا می‌خواند. کشاکش تحویل‌دادن او و چهارمظنون به فعالیت‌های تروریستی به آمریکا یکی از اخبار همیشگی جراید بریتانیایی و در مرکز توجه افکار عمومی بود. نمی‌دانم چرا نمی‌توانم چهره مردان و زنان انگلیسی کهنسال تروتسکیستی را فراموش کنم که با تراکت‌هایی در دفاع از آزادی «ابوحمزه المصری» و دیگر همفکرانش در جلو دانشگاه پس از جلسه «همبستگی با فلسطین» زیر باران پاییزی کینگستون ایستاده‌اند.

ادامه از صفحه ۸

رفتارشناسی «القاعده»

از مهم‌ترین متحدان القاعده در سوریه، جبهه نصرت است که از آنان به‌عنوان «جنگجوترین، زبده‌ترین و منظم‌ترین» نیروهای معارض سوری یاد می‌شود. البته جبهه نصرت باوجود اتحاد با القاعده حاضر به ادغام در گروه امارت اسلامی عراق و تشکیل حکومت اسلامی عراق و شام نشد، هر چند که به نظر می‌رسد هدف از این رد بیش از اینکه یک دوری‌جویی باشد یک ظاهرسازی برای توجیه کمک‌های نظامی دولت‌های منطقه به این گروه است.

۵- آفریقا

آفریقا به نوعی زادگاه القاعده است، القاعده در سودان بود که مراحل نخستین زایش خود را طی کرد هر چند که هم‌اکنون عملیات‌های القاعده به سراسر قاره سیاه کشیده شده است، هم اکنون الجزایر، تونس، مصر، اردن، مراکش، لیبی، نیجر، مالی، سومالی، نیجریه و... گروه‌های القاعده مشغول به توسعه خود هستند و با یکدیگر رابطه بسیار نزدیکی دارند و در تمام کشورهای نامبرده شعبه فعال دارند، اما در بسیاری از موارد، ارتباط تشکیلاتی ندارند مانند گروه توحید و جهاد مصر که مستقل عمل کرده است. این گروه‌ها عبارتند از: «جماعت سلفیه دعوت و کشتار (GSPC) الجزایر» این گروه بسیار قدرتمند است و حوزه فعالیت‌هایش در مغرب و موریتانی نیز مشهود است. منطقه جیجل و کوه‌های «سدات»، پایگاه تدارکاتی این گروه است. دولت‌های مراکش و الجزایر در چندسال گذشته، چندین خانه تیمی این گروه را کشف کرده‌اند. در مراکش نیز القاعده با گروهای «جماعت اسلامی توحید و جهاد مغرب»، «سازمان صراط‌المستقیم» و «جماعت هجرت و تکفیر» مشغول به یارگیری و قاچاق سلاح است.

اما در بین کشورهای آفریقایی می‌توان بهترین منطقه برای القاعده را لیبی دانست، لیبی هم اکنون بهشت قاچاقیان سلاح است و صدها هزار سلاح خریده‌شده توسط قذافی، در بازارهای سیاه این کشور به فروش می‌رسد، مهم‌ترین متحد القاعده در لیبی «جماعت اسلامی جنگجویان لیبی» است.

از دیگر نقاط مورد توجه القاعده در آفریقا، موریتانی است که یکی از مهم‌ترین تشکیلات القاعده در منطقه صحرایی موریتانی و الجزایر است و تشکیلات قدرتمندی دارد، هرچند که بخش عمده آنها، سال گذشته، دستگیر و در زندان به سر می‌برند. آمریکا در این منطقه، پایگاه‌هایی برای ردیابی تحرکات القاعده برپا کرده است. هم اکنون نیز القاعده مشغول فعالیت‌های شدید در مالی است به گونه‌ای که موفق شده برای مدتی بخشی از خاک این کشور را به اشغال خود درآورد هرچند سربازان فرانسوی آنها را به صحراهای مالی باز گرداندند. البته القاعده در نیجریه نیز سازمان بوکو حرام، در تونس «جماعت اسلامی جنگجویان تونس»، «سازمان سنت و الجماعه تونس» و... به‌عنوان متحد در کنار خود دارد.

۶- اروپا-آمریکا

آخرین حوزه مورد علاقه القاعده اروپا و آمریکاست، با توجه به اقتدار نظامی- اطلاعاتی و سطح فرهنگ جوامع غربی القاعده هیچ‌گاه موفق به تشکیل یک گروه یا جماعت سازمان یافته در این مناطق نشده اما همواره سعی کرده است مجموعه‌ای از عملیات‌های تروریستی را از بیرون این مناطق مثل پاکستان و افغانستان هدایت کند که مثال بارز آن عملیات تروریستی ۱۱سپتامبر است که القاعده هدایت آن را از پاکستان، افغانستان و سودان دنبال می‌کرد. البته در بین مهاجران این نواحی بخشی گرایشاتی به القاعده دارند که به طور موردی دست به حملات تروریستی می‌زنند که برای مثال می‌توان به بمب‌گذاری سال ۲۰۰۵ در لندن که منجر به کشته شدن ۵۲ نفر شد اشاره کرد.

جمع بندی

القاعده سازمانی بسیار انعطاف‌پذیر است که می‌تواند خود را با سخت‌ترین شرایط وفق دهد و تاکتیک‌های خود را به مقتضای زمان و مکان به سرعت و با قابلیت بالا تغییر دهد از این رو با توجه به ساختار پراکنده و تا حدی تفکیک‌شده القاعده، غلبه بر آن بسیار سخت و زمان‌بر است زیرا که القاعده لزوما سازمانی با ردبندی کاملا مشخص نیست بلکه شامل سلول‌های کاملا پراکنده است که لزوما از وجود هم خبر ندارند. هر کدام از این سلول‌ها وظیفه خاصی بر عهده دارند و سلول‌های دیگر از جزییات این وظایف بی‌خبرند.

زاویه دید

مرد ۱۰ میلیون‌دلاری

«محمد ملاعمر» کیست؟

حسین موسوی

«ملاعمر» کیست؟ آیا او زنده است یا کشته شده؟ اینها سوالاتی است که بخشی از ذهن مردم دنیا را به خود مشغول کرده و بخش دیگر ذهن سرویس‌های اطلاعاتی را. به‌ویژه سازمان سیا که شاید بعد از بن‌لادن به‌دنبال شکار او باشد. مردی که بر اساس تنها یک عکس که گفته می‌شود منتسب به رهبر طالبان است و با یک چشم در این عکس خودنمایی می‌کند، شناخته می‌شود؛ عکسی که بیشتر به عکس پرسنلی شبیه است به غیراز آن عکس‌های دیگری که منتسب به اوست با شک و تردید به آن نگریسته می‌شود. مرد یک‌چشم حالا کابوس شهروندان افغانی و کشورهای غربی است. طرفداران او می‌گویند که او در جنگ با کفار یک چشم خود را از دست داده است. در باقی اسناد مربوط به زنده‌بودن ملاعمر ما تنها صدای او را داریم که هرازگاهی از این طریق پیغام‌های خود را منتشر می‌کند. پیغام‌هایی که عمدتا مبتنی بر تهدید غربی‌هاست. اما به‌تازگی پیغامی از او منتشر شده که برخی از تحلیلگران آن را دلیلی بر چرخش آشکار طالبان از افکار گذشته خود تفسیر می‌کنند. در آخرین پیغام او به اهمیت آموزش‌وپرورش مدرن اشاره کرده و از طرفداران خود خواسته بود که به اقلیت‌های دینی احترام بگذارند.

متن پیام چه بود؟

در ششم آگوست ۲۰۱۳ در پیامی که منتسب به ملاعمر رهبر گروه طالبان بود و به‌مناسبت عیدفطر به رسانه‌ها فرستاده شده بود، محمد ملاعمر تاکید کرد که گروه طالبان درصورت خروج نیروهای خارجی از افغانستان، درصدد انحصار قدرت نیستند. رهبر طالبان در این پیام که به چهار زبان فارسی، پشتو، اردو و انگلیسی از آدرس سخنگوی این گروه به رسانه‌ها فرستاده شد، گفت گروه طالبان تلاش خواهد کرد برای ایجاد حکومت فراگیر اسلامی بر اساس شریعت اسلامی، با جناح‌های مختلف سیاسی در افغانستان به تفاهم برسد. ملاعمر همچنین برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری سال آینده افغانستان را «ضیاع وقت» یا تلف‌کردن وقت دانسته و گفت جنگ علیه نیروهای خارجی تا نجات افغانستان از اشغال ادامه خواهد یافت. در پیام ملاعمر آمده است که انتخابات سال ۲۰۱۴ بیهوده است زیرا «انتخابات اصلی در واشنگتن انجام می‌شود.»

همچنین در این پیام رهبر طالبان به جلوگیری از تلفات غیرنظامیان توجه کرده است و به جنگجویانش دستور داد متوجه جان غیرنظامیان باشند. یا در چند جای این پیام به آموزش علوم مدرن تاکید شده و نیز برای اولین‌بار به‌جای اینکه اصل انتخابات به‌عنوان یک امر غیراسلامی مردود قلمداد شود، بر بی‌نتیجه‌و غیرشفاف‌بودن آن تاکید شده است. در حالی‌که در سال‌های گذشته شرکت در انتخابات «حرام» اعلام می‌شد و کسانی که با رنگ انتخابات در انگشت خود به‌دست طالبان افتادند، انگشت و در مواردی هم، گوش و بینی خود را از دست دادند.

واکنش منفی به سخنان ملاعمر

سایت «ان‌بی‌سی‌نیوز» بلافاصله پس از این تغییر آشکار ملاعمر و با اتخاذ رویکردی ملایم اصل موضوع را به تحلیل می‌نشیند. مردی که روزگاری پس از بن‌لادن مهم‌ترین فرد خواسته‌شده از سوی سازمان‌های اطلاعاتی بود و هم‌اینک به‌تنهایی درغیاب همقطار خود در صدر جدول نشسته است و آمریکا می‌گوید که برای زنده یا مرده او ۱۰میلیون‌دلار پاداش می‌دهد. نویسنده این سایت می‌نویسد: آیا طالبان با رهبری ملاعمر به‌دنبال نهضتی ملایم‌تر و بدون خشونت است؟ این طالبان به رهبری ملاعمر و به فتوای او بوده است که کودکان را از تحصیل محروم می‌کردند و دختران را خانه‌نشین. حتی کودکان را به‌دستور او از واکسینه‌کردن دربرابر فلج‌اطفال محروم می‌کردند و اعتقاد داشتند که اینها ساخته دست آمریکا هستند و اصلا این واکسن‌ها «نجس» هستند. در این راستا «اوان کولمن» تحلیلگر مسایل تروریسم به «ان‌بی‌سی» می‌گوید که این پیغام ملاعمر نشانی از بازی‌دادن دنیا دارد. آنها مسوول مستقیم کشتار غیرنظامیان هستند و به‌راحتی از شیوه خود دست برنخواهند داشت. او اعتقاد دارد که ملاعمر این بازی هوشمندانه را تعریف کرده تا بتواند دوباره از جای خود برخیزد. او می‌گوید که آنها از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۱ در افغانستان در راس قدرت بودند اما نشانی از لزوم به تغییر در آنها مشاهده نمی‌شد. به‌اعتقاد «کولمن» طالبان با ملاعمر در پی بازی جدیدی است که دوباره بتواند به ساختار قدرت بازگردد